

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

بحث اخلاق: لعب نبودن خلقت و تکلیف ما در قبال آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (الأنبياء، ۱۶).

به مناسبت بحث‌هایی که گاهی روزهای شنبه توفیق داریم یک در میان در فقه و اصول مطرح کنیم، چند شب پیش به مناسبتی این آیه را می‌دیدم. من هم مثل شما شاید ده‌ها بار این آیه را دیده بودیم؛ اما آن شب برایم خیلی عجیب آمد که این آیه چقدر پیام دارد و ما ساده می‌گذریم.

شاید تعبیر «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا»، کنایه از کل هستی باشد. حتی اگر لفظاً هم کنایه از کل هستی نباشد، منطقی کل هستی است. ما هستی را هستش نکردیم برای اینکه بخواهیم بازی کرده باشیم و بازیگر باشیم.

این آیه پیامی جامع، جهانی و جاودان است. جامع است چون سراسر زندگی آدم را متأثر می‌کند. جهانی است برای اینکه خطاب و برای شخص خاصی یا امت خاصی نیست. جاودان است چون زمان ندارد؛ فرازمان و فرامکان است. لذا هم جامع، هم جهانی و هم جاودان است. منتها قبول لفظی این جمله کافی نیست. اینکه همه‌مان قبول داریم و روی چشممان می‌گذاریم؛ [مهم] این است که این آیه برای ما حق‌الیقین شود و بعد ببینیم که چه تکلیفی را متوجه ما می‌کند. این آیه اصلاً تکلیفی متوجه ما می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر تکلیفی متوجه ما می‌کند، آن تکلیف چیست؟

اگر عذر هر قوم و جمعیتی هم پذیرفته شده باشد، از ما طلاب پذیرفته نیست. ممکن است جمعیت‌هایی پیدا شوند که بگویند: «خلق هستی بازیچه بوده و خداوند متعال هم یک «لَاعِب» است» (العیاذ بالله!). چراکه قرآن دستش نبوده، کسی هم به او نگفته است. اما اگر کسی قرآن دستش باشد، مثل من و شما در این لباس و این سلک باشد، آیا از ایشان پذیرفته است؟ این آیه می‌فرماید که ما نباید هیچ چیز، حتی پشه - یا در بعضی از یادداشت‌هایم نوشته‌ام - حتی حیوان نجس‌العینی مثل سگ و خوک را مصداق «لعب» بدانیم. خلقت این‌ها هم فلسفه دارد، حکمت دارد. منتها بشر خودخواه فکر می‌کند واقع جور دیگری است. حکایتی از شعورمندی حیوانات

این نکته باید باورمان بیاید و به مردم بباورانیم که هر جا هستی است و خدا خلق کرده، لعب نیست. من روز چهارشنبه تهران بودم. از تهران برمی‌گشتیم، یکی از دوستان محترم، از اساتید، در کمال وثاقت و وثوق، می‌گفت: «جد مادری ما صبح‌ها به حرم می‌آمد، زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها)، ولی نماز صبح را در حرم نمی‌خواند. به یکی از مساجد اطراف، در مسیرش می‌رفت، نماز می‌خواند و بعد هم به منزل می‌رفت. (جد مادرش هم همان آمیز مهدی بروجردی است که در درس فقه چند روز پیش اسمش را آوردم. آن‌هایی که فقه می‌آیید، گفتم با حاج شیخ عبدالکریم در دفتر حاج شیخ بوده و خاطره‌ای از او نقل کردم. حتماً یادتان است. از نوه دختری ایشان بود.) می‌گفت گاهی مثلاً غذای زیاد آمده‌ای بود یا نان سوخته‌ای بود، سوخته نان یا نانی که قابل استفاده نباشد، می‌آمد کنار کوچه می‌ریخت که حیوانات هم استفاده کنند، نه اینکه اسراف باشد. ایشان می‌گفت به همین خاطر، این سگ‌های بین راه با ایشان دوست شده بودند. آشنا شده بودند؛ سگ هم هوش عجیبی دارد. می‌گفت سگ‌ها همراهش تا در خانه می‌آمدند. ایشان هم سفره را می‌تکاند، شاید تعمداً هم یک مقدار بیشتر می‌تکاند که این سگ‌ها بخورند؛ استخوانی باشد، چیزی باشد. ایشان گفت یک روز صبح دیدم که سگ‌ها با من نیامدند. رد شدم ولی نیامدند. گفت من کار خودم را کردم، رفتم سفره را تکاندم، خوابیدم، برگشتم دیدم که باز هم نیامدند حتی این زیاد آمده‌ها را بخورند؛ مثل اینکه روزه هستند! گفت بعد یک دفعه متوجه شدم که امروز عاشوراست. حیوانات عاشورا را می‌شناسند.»

من از اعضای خانواده خودم هم مشابه آن را دارم، این‌ها واسطه نیست، خواب زن همسایه هم نیست. من هم که می‌دانید خیلی آدم خوش‌باوری نیستم و بدم می‌آید خیلی چیزها را هم مخالف نقلش هستم. اما مکرر گریه‌های غیرعادی شتر را در روز عاشورا دیده‌اند که بعضی از بستگان ما چون همسایه‌شان شتر داشته و می‌رفتند می‌دیدند. چرا شتر گاهی وقت‌ها [گریه می‌کند]؛ اما روز قبل و روز بعدش، دو هفته قبلش، دو هفته بعدش چرا این کار را نمی‌کند؟

این‌ها حساب دارد، کتاب دارد. می‌شود یک مقاله یا اصلاً یک پایان‌نامه شود با عنوان "شعور در حیوانات". منتها در آن از این خواب‌ها و کرامت‌های [بی اعتبار] نقل نشود؛ از منابع معتبر نقل شود. الان این که من امروز برایتان گفتم، یک واسطه خورده، این هم این دوست ماست در کمال وثوق و صداقت، ایشان هم که جدش بوده و از نزدیک شاهد بوده، ناظر بوده است. سجد حقیقی همه خلقت در برابر خداوند

اصلاً چرا ما به قصه آمیز مهدی بروجردی تمسک کنیم؟ در آیه هجدهم سوره حج سجده را برای کل هستی مطرح می‌کند. بعضی‌ها نمی‌دانم چرا این جوری بی‌دقتی می‌کنند، مثلاً گفتند سجده تکوینی است؛ یعنی تواضع تکوینی! «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ» (الحج، ۱۸). یعنی سگ، گرگ بیابان، مار، عقرب، «يَسْجُدُ». حالا شما بگویید این «يَسْجُدُ» یعنی سجده تکوینی؛ سجده‌ای که بالاخره همه موجودات در مقابل خدا ساجدند، به زمین افتاده‌اند. با بعدش چه کار می‌کنید؟ آیه می‌فرماید: «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»؛ بخشی از مردم. اگر منظور سجده تکوینی و ذلت به زمین افتادن تکوینی است که نباید بگوید «کثیر من الناس»، باید بگویند همه مردم. بعد می‌گوید: «وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» (الحج، ۱۸). آن بخشی هم که سجده نمی‌کنند، مستحق عذاب‌اند. این دیگر نمی‌گذارد اصلاً ما دست در آیه ببریم. فقط مشکل آیه این است که ما نمی‌فهمیم. خب نفهمیم! من بارها در تلویزیون که برنامه داشتم، گفتم مگر بشر بناست همه چیز را بفهمد؟ من و شما می‌دانیم عقلمان چیست؟ خودمان؟ عقل چیست؟ عقل کجاست؟ اگر یک قلم کاغذ بدهند بگویند عقل را نقاشی کن، چه جور نقاشی‌اش می‌کنیم؟ روح را می‌فهمیم؟ وقتی عقل ما خودش را نمی‌تواند بفهمد، دقیقاً تصور دقیقی مثل تصویری که از آب و نان و خرما و برنج داریم، از آن نداریم، چه جور می‌خواهیم بگوییم همه چیز را می‌فهمیم؟ [پس نظر عقل درباره سجد حقیقی اشیاء فقط استبعاد است. این نص، آن استبعاد را باید برطرف کند و علمش را به خدای بزرگ واگذار کنیم. بالاخره یک صادق مُصَدِّق برای ما بیان کرده است.

تکالیف ما در قبال این شعورمندی:

1 و 2) تفکر و نظم

به هر صورت اگر این آیه را با تمام ریزه‌کاری‌هایش بفهمیم، [اهل فکر و نظم می‌شویم]. بر مبنای صدرالمتألهین هر جا هستی هست، شعور است؛ ولو هستی کوه باشد، هستی درخت باشد. این آیه هم دلالت می‌کند که کل هستی «يَسْجُدُ». اگر به آن معنایی که ما می‌گوییم آیه را معنا کنید، سجد نمی‌تواند بدون شعور باشد. انسان‌هایی که عالم را بازیچه نمی‌دانند، اهل فکرند. «فَكُرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» اهل فکرند. اهل نظم‌اند. در زندگی‌شان، زندگی علمی‌شان، زندگی خانوادگی‌شان، زندگی اداره‌شان، زندگی پژوهش‌شان، اهل نظم‌اند. من واقعاً نمی‌فهمم چرا بعضی‌ها از نظم چه بدی دیده‌اند که این قدر شلوغی در کارهایشان و این همه به هم ریختگی در کارهایشان هست؟

خاطره ای از نظم استاد

چند وقت پیش - شاید یک دو سال قبل - شب منزل بودم، یک آقای بدون وقت قبلی آمد در زد. آقای محترم، نسبتاً مسن. گفتم بفرمایید. گفت اجازه می‌دهید بیایم داخل؟ گفتم خواهش می‌کنم بفرمایید. آمد نشست. بعد از یک پذیرایی مختصر گفتم بفرمایید، من در خدمت شما هستم. گفت مثل اینکه من را نمی‌شناسید. گفتم ببخشید، نه متاسفانه! گفت من فلانی هستم. (حالا اسم نمی‌آورم). تا گفت فلانی هستم، من سریع بلند شدم که دست‌هایش را ببوسم، البته نگذاشت ولی خب ایشان استاد ما بود در مدرسه آیت‌الله گلپایگانی قبل از انقلاب که برای ما عقاید می‌گفت.

دیگر من جور دیگری رفتار کردم با ایشان و بعد به او گفتم شما یادتان باشد آن سال، سال فکر کنم ۵۴ بود، می‌آمدید سر کلاس ما و یادش هم بود. بلافاصله بلند شدم رفتم آن دفتری که آن سال ۵۴ از کلاسش یادداشت کرده بودم، مستقیم رفتم در کمد را باز کردم، دفتر را کشیدم بیرون آوردم گذاشتم جلوی من، گفتم این هم بحث‌های شما، اگر خودتان هم ندارید من دارم. خیلی برایش تعجب بود. اولاً از اینکه من مثلاً ۵۴ - که یک طلبه معمولاً آن موقع در فکر یادداشت و این‌ها نبود - یادداشت کرده بودم،

ستاره زده بودم، خودکار قرمز و آبی و سبز، و بعد هم اینکه رفتم مستقیم از جایش آوردم. کتابخانه هم خیلی شلوغ است. اینکه مستقیم بروی سراغ همان [دفتر برایش عجیب بود]. یک موقعی آقای حسن زاده فرموده بود من اگر چشمم را ببندم، بخوام یک کتابی بردارم، می‌روم مستقیم سر همان کتاب. چشمم را ببندم می‌دانم.

3) تدوین سند چشم انداز برای زندگی

این یک تجربه‌ای است. من آن موقع یادداشت کرده بودم، الان هم دفتر جایش مشخص است. در این ۵۰ سال از بین نرفته، با این که ما چندین بار اساس‌کشی داشتیم. این نظم، خیلی به انسان توفیق می‌دهد. برخی اهل برنامه و سند چشم‌انداز دارند. خیلی از کشورها سند چشم‌انداز صد ساله دارند. حالا ما گاهی می‌گوییم پنج ساله، البته فقط هم روی کاغذ است، عملی هم نمی‌شود، آن بماند. من و شما باید سند چشم‌انداز مثلاً یک ساله، پنج ساله، حالا ما چه می‌دانیم چقدر عمر می‌کنیم، اما به مقداری که آدم حدس می‌زند شاید بماند می‌تواند سند بنویسد.

در زندگی بعضی از اساتید می‌بینم که مثلاً اگر بگویی چه برنامه‌ای را داری دنبال می‌کنی، نمی‌داند! حتی سخنرانی می‌خواهد بکند، شروع می‌کند، نمی‌داند آخرش می‌خواهد چه کار کند. این همین سخنرانی‌هایی می‌شود که می‌بینید. نه سر دارد، نه ته دارد. اگر کسی بخواهد نقد کند، سرتاپا نقد است. به هر حال باید انسان سند چشم‌انداز داشته باشد.

اگر کسی چیزی می‌گوید باید خودش عمل کند. این از آن چیزهایی است که می‌توانم خیالم راحت باشد به شما بگویم. استفاده از وقت! گاهی وقت‌ها این گوشی را آدم دست می‌گیرد، وقتی می‌گذارد زمین، نگاه ساعت می‌کند یک ساعت شده! حاصل این یک ساعت چیست؟ به نظر شما ما شرعاً چنین حقی داریم؟ من بارها به طلاب می‌گویم، حالا به شما جسارت است، می‌گویم اگر من یک قوطی کبریت بردارم هی روشن کنم و فوتش کنم، شما می‌گویید فلانی مثل اینکه مشکل دارد، باید به دکتر مراجعه کند. اسراف است! ولی اگر این گوشی را دست بگیرم یک ساعت، این کانال، آن کانال، حاصلش هم که دیگر همه‌مان خبر داریم. حالا با این فرض که غیبت نباشد، دروغ نباشد، تهمت نباشد، بعضی چیزهای دیگر نباشد...

4) خودخواهی خوب

به هر حال استفاده از وقت به بهترین شکل ممکن لازم است. تعجب نکنید، انسانی که «لَاعِب» نیست و این آیه را باورش کرده، "خودخواه" [از نوع خوبش] است. ما معمولاً خودخواهی را بد می‌دانیم. در حالی که قرآن دارد می‌گوید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (المائدة، ۱۰۵) ما خودخواهی [بد] را به معنای غیرستیزی می‌دانیم. پس چرا به خودخواهی بد هم می‌گوییم خودخواهی؟ اگر کسی خودخواه باشد، خیلی هم خوب است. یعنی حواسش به خودش هست. خودش را می‌خواهد، وقتش را می‌خواهد، حتی مالش را در راهی که باید مصرف کند، وقتش را، عمرش را. عمداً این کلمه را من به کار بردم که در حافظه‌تان بماند. بله، آنی که ما بد می‌دانیم، ستیز با غیر است؛ غیرستیزی. یا خود را خواستن و هیچ‌کس را ندیدن. اما آن‌هایی که خودخواه خوب اند، دیگران را هم که می‌بینند در واقع برای خودشان است. می‌آید صدقه می‌دهد، می‌آید انفاق می‌کند، می‌آید کمک می‌کند، در واقع یک نوع خودخواستن است. به هر حال خودخواهی با بار مثبت آن.

5) نگاه محترمانه به هستی

در عرفان یک مسئله‌ای مطرح است، می‌گویند عارف همه چیز را با دید احترام نگاه می‌کند. (البته بعضی وقت‌ها به افراط هم آن‌ها کشیده می‌شوند. بالاخره یک کافر لجوج عنود که دیگر آدم نباید با دید احترام نگاه کند.) در کل، هستی را به تعبیری آیت‌الله می‌بینند. این هم که می‌دانید مدلول قرآن است که عالم آیت‌الله است؛ شب و روز آیت‌الله است، خورشید و ماه آیت‌الله هستند، زمین و آسمان آیات الهی‌اند. یعنی یک نگاه آیت‌الله‌انگاری به عالم دارد. چون خداوند آن را بازیچه نیافریده است. به هر صورت، روی این آیه خیلی می‌شود سرمایه‌گذاری کرد. اگر کسی خود مفاد این آیه را دستور کار قرار دهد؛ می‌شود مثلاً این‌جوری عنوان پایان‌نامه را داد: "ممنوعیت لعب‌پنداری هستی". یعنی اینکه آدم عالم هستی را لعب بپندارد، ممنوع است و قرآن دارد رد می‌کند.

از خود قرآن می‌خواهیم، این دعا را شما آمین با آن خلوص و پاکی که دارید بگویید که این آیه در سراسر وجود ما پیاده بشود و باورمان بیاورد و حق‌الیقینمان بشود، ان شاء الله.

مرور بحث گذشته

بسم الله الرحمن الرحيم

ما در انتهای بحث از نفسی و غیری، با دو «تذنیب» مواجه شدیم. این تعبیر مرحوم آخوند است.

تذنیب اول روز سه‌شنبه مورد بحث قرار گرفت. در جلسه ذیل 7 شماره بحث کردیم اما در برگه ذیل 5 شماره ادغامش کردم. خلاصه‌اش این است که در واجب نفسی، استحقاق ثواب و استحقاق عقاب هست اما در واجب غیری، نه استحقاق ثواب، نه استحقاق عقاب، نه قرب، نه بعد، نه عقوبت، نه مثویت هست. البته اگر در برخی موارد برای مقدمات، ثوابی قرار داده شده، یا از باب این است که خود عمل، یعنی عمل نفسی را مشقت‌دارتر می‌کند، از آن باب است یا تفضل است. به عبارت دیگر ما حکم عقل را گفتیم، اما شارع کار خودش را می‌کند. شارع مقدس ممکن است مثلاً شما یک نماز می‌روید در مسجد می‌خوانید، یک ثواب برای نماز بدهد، یک ثواب برای جماعت بدهد، یک ثواب هم برای رفتن به جماعت. اما اینها تفضل است، اینها لازمه غیری بودن نیست.

بعد اشکالی نسبت به طهارات ثلاث مطرح شد. اشکال این بود که شما در طهارات ثلاث قائل به ثوابید و اینها را عبادت می‌دانید؛ آنها را موجب قرب می‌دانید. در حالی که غیری که شما می‌گویید، توصلی است و موجب قرب نیست. مرحوم آخوند جواب داد. گفت اینها به ما هو عبادة، مقدمه شده‌اند. چه اشکال دارد؟ خدای متعال می‌تواند چنین کند. این، خلاصه تذنیب اول بود. البته اینجا مرحوم آخوند نسبتاً مفصل (نسبت به حجم کفایه) راه‌های دیگران را می‌آورد که آنها در توجیه طهارات ثلاث چه جواب دادند. بعد رد می‌کند. جالب این است که بعدی‌ها آمده‌اند رد مرحوم آخوند را رد کرده‌اند. در این دوره بنا نداریم خیلی وارد اینها بشویم. مباحثی که بیشتر جنبه تمرینی دارد را نمی‌گویم لغو است ولی ما تمرینمان را در بحث‌هایی که ثمره فقهی دارد به کار می‌بریم. لذا من متعرض نمی‌شوم. البته شما حداقل کفایه را ببینید. نکته ای درباره تعبیر «استحقاق ثواب»

ما سه‌شنبه آنجایی که مرحوم آخوند گفت: «لَا رَيْبَ فِي اسْتِحْقَاقِ ثَوَابٍ لِلرَّابِعِ وَاجِبِ نَفْسِي وَاسْتِحْقَاقِ عِقَابٍ لِلرَّابِعِ وَاجِبِ نَفْسِي»، بنده عرض کردم: «در قسمت عقاب کلمه استحقاق را به کار ببرید درست است، اما در قسمت ثواب کلمه استحقاق را به کار نبرید؛ چون ثواب قطعی است. خدای متعال ممکن است مستحق عقاب را عذابش نکند، ولی مستحق ثواب را ثواب می‌دهد». بعضی از دوستان فاضل درس گفتند همان‌جا هم اگر بگوییم استحقاق اشکال دارد؛ مثلاً شخصی کار خوبی می‌کند، مستحق ثواب می‌شود، بعد گناه می‌کند، عمل خویش حبط می‌شود. با توجه به حبط اعمال و احباط اعمال توسط گناهان، آن‌جا هم می‌شود گفت استحقاق.

جواب: اگر حواسمان باشد به آن نکته اشکال ندارد. منتها در حیط، نه اینکه ثواب نمی‌آید بلکه ثواب می‌آید ولی می‌سوزد. نه اینکه خداوند ندهد. اگر کفه گناه بیشتر باشد، ثواب را می‌سوزاند. مثل یک کسی که یک خدمتی می‌کند، خیلی هم مقرب می‌شود، بعد یک تخلف بزرگی می‌کند، طردش می‌کنند. این معنایش این نیست که ثواب را به او نداده‌اند. حتی نسبت به ابلیس هم وقتی که بنا شد طرد بشود با آن گناه بزرگ نابخشودنی‌اش که گفت من سجده نمی‌کنم، مقابل خدا استدلال کرد و استکبار ورزید، مزد او را هم دادند. چون دو رکعت نماز خوانده بود، بنا بر روایتی چهار هزار سال طول کشیده بود. شاید صادقانه هم عبادت کرده بود. پس همان‌جا هم مزد او را داده شد.

نکات تذنیب دوم

(1) عبادی بودن طهارات ثلاث در صورت مقدمیت

در تذنیب دوم مرحوم آخوند می‌فرماید: «طبق تحقیق ما در تذنیب اول، طهارات ثلاث عبادی‌اند، صحیح‌اند، هرچند به قصد هیچ غایتی انجام نشوند». این مطلب مهمی است که بگوییم در وضو گرفتن، غسل کردن و چه بسا تیمم، قصد هیچ غایتی لازم نیست. چون اینها عبادی بودنشان را از غیر نمی‌گیرند؛ خودشان عبادت‌اند. شارع خود اینها را عبادت قرار داده، بعد عبادتاً مقدمه قرار داده. ایشان می‌فرماید: «انْقَدَحَ - مِمَّا هُوَ التَّحْقِيقُ فِي وَجْهِ اعْتِبَارِ قَصْدِ الْفَرْيَةِ فِي الطَّهَارَاتِ - صِحَّتُهَا وَ لَوْ لَمْ يَأْتِ بِهَا بِقَصْدِ التَّوَصُّلِ بِهَا إِلَى غَايَةٍ مِنْ غَايَاتِهَا». اگر هیچ غایتی هم نباشد، انسان این اعمال را انجام بدهد، عبادت است. اینجا از مرحوم آخوند سوالی داریم. اگر یک کسی وضو دارد، بعد مجدداً وضو بگیرد، آیا همچنان عبادی است؟ عبارت

مشهوری است که «الْوُضُوءُ نُورٌ عَلَى نُورٍ». یا مثلاً انسان همین‌جوری غسل کند. نه غسل جمعه یا غسل زیارت. غسل برای غسل! بعضی‌ها می‌گویند خود غسل مطلوبیت دارد. ظاهر عبارت آخوند این است که این هم عبادت است؛ چون ایشان می‌گویند: «وَلَوْ لَمْ يَأْتِ بِهَا بِقَصْدِ التَّوَصُّلِ إِلَى غَايَةٍ مِنْ غَايَاتِهَا».

ولی این سخن برای همه علما مقبول نیست. بعضی‌ها مصحح اعتبار عبادیت و قصد قربت را در این‌ها، وقتی می‌دانند که توصلاً الی الغیر انجام بشود. نوشته ایم: «نَعَمْ، لَوْ كَانَ [المصحح] لِعَتَبَارٍ...»؛ اگر مصحح اعتبار قصد قربت در طهارات ثلاث، امر غیری باشد، و اینکه برای غایتی از غایات انجام بشود، عبادیت و صحت و... وقتی است که به قصد امر غیری باشد. من وضو بگیرم مثلاً برای تلاوت قرآن، برای زیارت، برای خوابیدن (اگر آن را غایت حساب کنیم). قهراً باید این‌طور باشد. پس باید عنوان مقدمیت و قصد امر غیری بیاید.

(2) عدم لزوم قصد "عنوان مقدمیت" در امتثال مقدمات

حالا در اینکه، آقایان، اینجا من بخواهم با توجه به امر غیری‌اش انجام بدهم، چه را باید قصد کنم؟ یعنی عنوان مقدمیت را قصد کنم؟ بگویم وضو می‌گیرم لأنه مقدمة للصلاة؟ عنوان قصد مقدمیت کنم؟ شیخ انصاری در «مطارح الأنظار»، صفحه ۷۲ این تعبیر را دارد.

مرحوم آخوند می‌گویند حتی بر این فرض هم چرا می‌گویید باید عنوان مقدمیت قصد بشود؟ اصولاً در واجبات غیری باید عنوان مقدمیت قصد بشود؟ مرحوم آخوند می‌گویند: «عنوان مقدمیت، نه به حمل اولی لازم است قصد شود، نه به حمل شایع صناعی!» عنوان اولی یعنی همین عنوان المقدمية. شایع ثانوی هم طهارت است. می‌گوید نه می‌خواهد عنوان مقدمیت را قصد کنی، نه می‌خواهد عنوان طهارت را قصد کنی. همان عنوان وضو، قصد وضو کن، قصد غسل بکن، کافی است. و الا المقدمية به عنوان حمل اولی و به عنوان حمل شایع لازم نیست. من یک توضیح کوچولو در پاورقی دادم از عبارت مرحوم آخوند، ببینید.

ان شاء الله فردا به تحلیل برخی از مطالب این دو تذنیب می‌پردازیم.

الحمد لله رب العالمین.